جنبش‌های اجتماعی بزرگ در خدمت محیط‌زیست جهان هستند

کلیساهای سیاه‌پوستان، حامیان انرژی پاک

مترجم: مهدی نوریان*

کشیش «امبروز کارول»، مؤسس جنبش «کلیسا را سبز کن» است که در این‌باره توضیح می‌دهد چرا کلیساهای سیاه‌پوستان از پیشگامان جنبش عدالت زیست‌محیطی هستند. اقشار کم‌درآمد و اجتماعاتِ رنگین‌پوست، در صف اول تغییرات آب‌وهوایی هستند. آنها از همان ابتدا به‌طور ناعادلانه‌ای همه بار وابستگی جهانیان به انرژی ناپاک را به دوش می‌کشند: نزدیک به ۴۰ درصد مردمی که در همسایگی نیروگاه‌های زغال‌سنگی زندگی کرده و تنفس می‌کنند، رنگین‌پوست هستند؛ طبیعتا نرخ بیماری آسم میان آفریقایی- آمریکایی‌ها ۳۵ درصد بیشتر از نژاد سفید است.مبارزه با تغییرات آب‌وهوایی و انقلاب انرژی‌ای که به‌دنبال خواهد داشت، برای بسیاری از اجتماعات، عدالت زیست‌محیطی را زیر سؤال می‌برد. کشیش «امبروز کارول» اعتقاد دارد این موضوع فرصتی باورنکردنی نیز است. «کارول» مؤسس جنبش «کلیسا را سبز کن» است؛ جنبشی که از قدرت و هدف کلیسای سیاه‌پوستان به‌عنوان رهبری اخلاقی و اجتماعی در موضوعات آب‌وهوایی بهره می‌برد. این مؤسسه پروژه‌ای از سازمان «سبز برای همه» است؛ سازمانی که در جهت ترویج اقتصاد انرژی تجدیدپذیر توسط «ون جونز» تأسیس شده و سعی دارد با عضوگیری از مردم فقیر، آنها را بخشی از این تغییر کرده و به همین وسیله از وضعیت فقر خارج کند.چندی پیش، رهبران دینی آفریقایی- آمریکایی از سراسر آمریکا برای نشستی سه‌روزه در شیکاگو گردهم آمدند. نشست «کلیسا را سبز کن» با این هدف برگزار شده بود که کلیساهای آفریقایی- آمریکایی درباره مسائل زیست‌محیطی فعال، صاحب قدرت و تعلیم داده شوند تا بتوانند رهبری جوامع خود و در افقی طولانی‌تر، رهبری کشور را در زمینه آنچه تغییرات زیست‌محیطی نامیده می‌شود، در اجتماعات خود برعهده گیرند. در این دور هم جمع‌شدن همه چیزهای مثبتی را که مردم مذهبی در اجتماع آفریقایی- آمریکایی در جهت گرایش به محیط زیست انجام می‌دهند، قرار بود دسته‌بندی شوند. در این بین، بحثی نیز بود که تصویری بسیار متفاوت از آنچه امروز در نظر عده‌ای نشدنی دیده می‌شود، نمایش داده خواهد شد.

وب‌سایت خبری «سالن» پیرامون اینکه چرا جنبش تغییرات آب‌وهوایی به کلیسای سیاه‌پوستان نیاز دارد و اینکه چگونه اجتماع سیاه‌پوستان این‌قدر برای تغییراتی که سیاره ما شدیدا به آن احتیاج دارد از خود آمادگی نشان می‌دهد، از «امبروز» پرسیده چرا تمرکز بر کلیساها قرار داده شده است؟

خب، من فکر می‌کنم این جنبش، جنبش اجتماعی در مقیاس بسیار بزرگ است. من معتقدم یک تغییر اساسی، نه فقط در سطح ملی، بلکه در سطح جهانی در گرایش به مبارزه با تغییرات آب‌وهوایی در حال رخ‌دادن است و در ایالات‌متحده، هیچ جنبش اجتماعی‌ای در عمل بدون کلیسای آفریقایی- آمریکایی موفق نبوده است. این مسئله راجع‌به جنبش حقوق مدنی دهه ۱۹۶۰ نیز صدق می‌کند و ما معتقدیم تا وقتی‌که کلیسا وارد نشود، جنبش آن‌چیزی نخواهد بود که باید باشد.این تغییر به دلایل خاصی در حال رخ‌دادن است؛ یکی از دلایل صرفا امنیت افراد است. از طرفی همه کتاب‌های مذهبی ما، همه نگران مراقبت از خلقت و مراقبت از زمین هستند و کلیسا نیز براساس آموزه‌های مذهبی، مسئولیتی اخلاقی داشته تا بخشی از این گفتمان باشد.

این شبیه چیزی است که ما در کلیسای کاتولیک نیز دیده‌ایم، برای نمونه بخشنامه پاپ در زمینه آب‌وهوا. اما آن‌طور که من متوجه شدم، دلایلی وجود دارد که شما فکر می‌کنید اجتماع سیاه‌پوستان، به‌طور خاص، باید به این مسائل توجه کنند.

صدالبته. اجتماع آفریقایی- آمریکایی همیشه در ارتباط نزدیک با زمین بوده و همیشه به عنوان مردمی مذهبی و بی‌ریا شناخته شده‌اند. پس جواب مثبت است، سخنان پاپ درباره مسئولیت روحانی و اخلاقی ما در قبال این موضوع، ما را به کنش وامی‌دارد و به ما هشدار می‌دهد اهمیت این موضوع فقط برای نجات فرد نبوده و اینجا نجات بشریت موضوعیت دارد. اگر ما به زمین بی‌توجه باشیم، نخواهیم توانست بشری باشیم که باید باشیم و این بسیار مهم است. ما، آفریقایی- آمریکایی‌ها، مردمی هستیم که از بند برده‌داری رها شده‌ایم، مردمی هستیم که بیش از ۶۰ سال اخیر را روی زمین کار کرده و با زمین در ارتباط بوده‌ایم. در محیط‌های شهری، ما از زمین جدا شده‌ایم. این مسئله مصرف غذایی ما را نیز تحت تأثیر قرار داده است؛ چه چیزهایی که ما به خاطر اینکه مراکز شهری‌ما اغلب مکان‌هایی هستند که سطح بالاتری از آلودگی در آنها دیده می‌شود، داخل بدن خود می‌ریزیم.

براساس پیمایش‌های انجام‌شده در ایالات‌متحده، آفریقایی- آمریکایی‌ها و رنگین‌پوستان بیشتر از دیگر آمریکایی‌ها اعتقاد دارند تغییرات آب‌وهوایی در حال وقوع است. این اعداد نیز حرف شما را تأیید می‌کنند؟

من این‌طور فکر می‌کنم. من در کلیسا در جلساتی با ۲۰۰ نفر بوده و همین سؤال را مطرح کرده‌ایم: آیا ما فکر می‌کنیم آب‌وهوا در حال تغییر است؟ و سپس علت را جویا شدیم و صدالبته جواب مثبت است. وقتی زندگی در اوکلند را می‌بینیم، در میانه یک خشک‌سالی پنج‌ساله هستیم؛ ما می‌دانیم همه‌چیز در حال تغییرکردن است. اما خانم مسنّی گفت: «اوه، من می‌دانم آب‌وهوا در حال تغییر است، چون گوجه‌فرنگی‌های باغچه‌ام کوچک‌تر شده‌اند». حرف او برای من جالب بود و این ایده را به ذهنم آورد حتی در فضاهای شهری، افرادی از دسته مهاجران آفریقایی- آمریکایی در دهه‌های ۴۰ و ۵۰ وجود دارند که هنوز مثل زمان پیش از ترک‌کردن آلاباما، می‌سی‌سی‌پی و لوئیزیانا، ارتباط تنگاتنگ خود با زمین را حفظ کرده‌اند. این بخشی از فرهنگ توجه به نظم طبیعی است و خیلی از ما چنین پیش‌زمینه‌ای داریم.

آیا چالش‌هایی در جذب‌کردن افراد به تغییرات آب‌وهوایی به‌عنوان یک موضوع عدالت اجتماعی وجود دارد؟

خب، می‌دانید، برخی از مردم اینها را چالش می‌خوانند؛ اما من واقعا معتقدم اینها فرصت هستند و نه چالش. خیلی از گفتمان‌هایی مانند «جان سیاهان ارزش دارد» و مسائل عدالت اجتماعی نیز با صدای ما مطرح خواهند شد. من معتقدم نقش‌داشتن در این تغییر اساسی در حوزه انرژی و محیط‌زیست، فرصتی را برای تغییرات اقتصادی مهیا خواهد کرد. ما در زمانی زندگی می‌کنیم که چگونگی مصرف انرژی شدیدا در حال تغییر است. این زمان شبیه زمان انقلاب صنعتی است. وقتی به کشور نگاه می‌کنیم، می‌بینیم نه فقط آفریقایی- آمریکایی‌ها، بلکه رنگین‌پوستان سراسر کشور این فرصت را دارند که جهانی فکر کنند و بخشی از نوآوری‌ای باشند که اتفاق خواهد افتاد و مردم ما را قدرتمند خواهد کرد.بخشی از این گفتمان این است که چگونه مردم را از جایگاه فعلی‌شان به سوی شغل‌های با درآمد خوب سوق دهیم؟ چطور می‌شود مردم را از فقر خارج کنیم؟ این شعار «سبز برای همه» است. ما معتقدیم وقتی صحبت از استفاده از انرژی ناپاک می‌شود، برای مدتی طولانی، رنگین‌پوستان نسبت به دیگران در بدترین شرایط قرار داشته‌اند. ما در مکان‌های آلوده بوده‌ایم؛ در مکان‌هایی که کامیون‌ها رفت‌وآمد می‌کردند. خانواده من اهل لوئیزیانا هستند و حتی امروز و با وجود روش شکستگی‌های هیدرولیکی، هنوز آلودگی‌های بسیاری حتی در مناطق روستایی وجود دارد. آرزو و اعتقاد من این است با اقتصاد انرژی جدید، ما این شرایط بد را ترک کرده و بخشی از فرایند رشد خواهیم بود.من اغلب گفته‌ام آفریقایی- آمریکایی‌ها صاحب ساختمان‌های زیادی در مناطق پایین شهر نیستند، اما ساختمان‌های کلیسای زیادی دارند. ما صاحب ساختمان‌های مذهبی هستیم و همه این ساختمان‌ها باید کاروِیژه جدیدی داشته باشند. ما معتقدیم می‌توانیم بخشی از فرایند آموزش به نیروی کار باشیم و با ارائه ایده‌های نو، در این جامعه که برمبنای انرژی جدید شکل گرفته به ایفای نقش بپردازیم.

در ستونی در «هافینگتون‌پست»، شما اخیرا به مسئله رأی نیز اشاره کرده‌اید.آیا خط‌مشی خاصی را ترویج می‌کنید یا سیاست خاصی از طرف مسئولان محلی یا کاندیداهای انتخابات ریاست‌جمهوری وجود دارد که شما به آن توجه داشته باشید؟

قطعا ما تمام‌قد از برنامه انرژی پاک رئیس‌جمهور اوباما حمایت می‌کنیم و می‌خواهیم این را به گوش همگان برسانیم که این کار درستی بوده و برای اجتماع ما مفید است و به ما این فرصت را می‌دهد که بخشی از چرخه رشد باشیم. ما از این برنامه‌ها حمایت می‌کنیم. البته نظرات کاندیداهایی را که صحبت از نفت، اقتصاد انرژی قدیمی و جلوگیری از رشد می‌کنند نیز از نظر می‌گذرانیم و من معتقد هستم این نظرات بسیار غیراقتصادی هستند. من معتقدم امروز و در آینده تقاضای زیادی برای انرژی پاک خواهد بود و فکر می‌کنم ما حداقل باید بازار مربوط به آن را تعقیب کرده و به مردم اجازه دهیم تا آن را داشته باشند و به دیگر اجتماعات نیز اجازه دهیم تا در فرایند این رشد، نقش‌هایی نو و نوآورانه ایفا کنند.«سبز برای همه» به‌عنوان مؤسسه‌ای قدرتمند تأسیس شد تا مردم را از فقر برهاند. همه‌چیز در حال تغییر است و این تغییرات به‌طوری منفی بر ما تأثیر می‌گذارند. تغییری ضروری وجود دارد و ما شاهد چنین چیزی در سراسر جهان هستیم: دولت‌ها در آسیا و جاهای دیگر می‌گویند مجبوریم با انرژی پاک کار کنیم. هیچ گزینه دیگری نداریم و من فکر می‌کنم شاید ما در آمریکا هنوز به اندازه دیگر نقاط جهان به این مسئله توجه نکرده‌ایم، اما توجه به این موضوع یک «بایدِ» آشکار است. بنابراین به دلیل این تغییرات، ملت و مردم ما باید برای قرارگرفتن در شرایطی بهتر در این اقتصاد جدید، وارد این گفتمان شوند.

*کارشناس ارشد مطالعات آمریکای شمالی

سفر از سرزمین خویش

امیر محمدیان‌خراسانی

این‌روزها بحث مهاجرت به یکی از مسائل مبتلابه اروپا و آسیا تبدیل شده است. زمانی که بیش از ۷۰۰ نفر از علاقه‌مندان مهاجرت کشته می‌شوند.. افرادی که به‌طور غیرقانونی سوار بر قایق‌ها شده‌اند و از بسیاری مشکلات می‌گریزند تا اندکی آسایش را در اروپا به‌دست بیاورند، این بحث تبدیل به مشکل روز می‌شود.

مهاجرت از مهم‌ترین رویدادهایی است که بر میزان و تراکم و ساختار سنی، جنسیتی، نژادی و ... تأثیر می‌گذارد. این رویداد هم دو جامعه مبدأ و مقصد و هم ساکنان آنها را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. تأثیرات بسیار مهم و گاه درازمدتی نیز روی خود اشخاصی که دست به مهاجرت می‌زنند برجا می‌گذارد. در مورد اثرات مهاجرت زیاد گفته و نوشته شده است که بیشتر آنها در راستای تغییراتی است که در بالا ذکر شد. در اینجا می‌خواهم به جنبه‌های نامرئی یا کمترقابل‌مشاهده مهاجرت و به‌قول مرتون، کارکردهای پنهان آن اشاره کنم. در ابتدا مهاجرت را به دوگونه فیزیکی و غیرفیزیکی تقسیم می‌کنم و ویژگی‌ها و آسیب‌های هریک را برمی‌شمارم.

مهاجرت فیزیکی به جابه‌جایی فیزیکی یا جسمانی طولانی‌مدت، اگر نگوییم دائمی یک فرد از یک مکان جغرافیایی به مکانی دیگر که در همان شهر یا روستا یا ناحیه نباشد، گفته می‌شود و به دوگونه داخلی (در همان کشور) و خارجی (به کشوری دیگر) صورت می‌پذیرد. پس اسباب‌کشی از یک منطقه شهر به منطقه دیگر در اینجا منظور ما نیست. یک نوع گونه‌شناسی از مهاجرت فیزیکی را می‌توان این‌گونه بیان کرد:

۱- مهاجرت به‌دلایل اجباری آشکار، مانند قاچاق انسان، آدم‌ربایی و جرم‌های مرتبط با آنها

۲- مهاجرت برنامه‌ریزی‌شده

۳- مهاجرت به امید حصول شرایط مطلوب و برنامه‌ریزی‌نشده، که در مقیاس بین‌المللی اغلب غیرقانونی است.

بدیهی است که به‌جز گونه اول، مهاجرت از مکانی نامطلوب‌تر به مکانی مطلوب‌تر اتفاق می‌افتد اگرچه گاه شرایط در گونه سوم برای فرد بدتر می‌شود اما در هر صورت مکان مقصد از منظر فرد و افراد زیادی مطلوب‌تر از مکان مبدأ تصور شده است.

در مورد مهاجرت اجباری، مهم‌ترین مسئله سلب آزادی انسانی و حق انتخاب فرد و برابرفتن استعدادها و توانایی‌های بالقوه اوست. اینکه با قربانی به دید یک انسان آزاد نگریسته نشده و رفتار نمی‌شود به این معناست که به‌جای توانمندکردن و باورکردن توانایی‌هایش عملا او را پیش از مردن به قتل می‌رسانیم. اثرات مخرب این نوع مهاجرت مانند هر آسیب دیگری نه‌تنها روی قربانی که روی مجرمان نیز هست. زنان و کودکان و انسان‌های محروم از لحاظ اقتصادی و کسانی که در سایه حس امنیت و وجود آن زندگی نمی‌کنند، از قربانیان اصلی این نوع مهاجرت هستند. راهکار آن به‌طورکلی در برقراری امنیت جغرافیایی و صلح، آموزش و رفع محرومیت و آگاه‌کردن افراد و مقابله با نفوذ و گسترش مافیای قاچاق و گروه‌های تروریستی بین‌المللی است. فرار مغزها در گروه دوم قرار می‌گیرد. انسان‌های برخوردار اقتصادی نیز دیگر گروه مهم مهاجر در دسته دوم را شکل می‌دهند. مغزها در جست‌وجوی شرایط بهتر کاری و پژوهشی و مالی و شغلی و شناخته‌شدن و تأیید علمی-اجتماعی و احترام آکادمیک یا فرصت تنفس در فضایی آزادتر برای بیان دیدگاه‌ها و نقطه‌نظرات سیاسی-اجتماعی دست به مهاجرت می‌زنند. گروهی از انسان‌های برخوردارِ اقتصادی دست به مهاجرت نمی‌زنند. به جای آن، دست به سفرهای گاه‌به‌گاه می‌زنند تا هم وقت و پول خود را چه به‌صورت نمایشی و چه غیرنمایشی مصرف کرده (رجوع کنید به نظریه مصرف نمایشی وبلن) و هم اعتبار اجتماعی خود را بالا ببرند. از آنجایی که وضعیت مالی آنها خوب است اگر آنها را جزء مغزها ندانیم دلیلی برای مهاجرت ندارند. آنها هم اکنون از مزایای بودن در سرزمین خویش بهره می‌برند.

اما برخورداران اقتصادی‌ای که ممکن است دلبستگی‌های عاطفی کمتری داشته باشند یا از نوعی یکنواختی زندگی در کشور مبدأ خسته شده و به دنبال آزادی‌هایی از نوع دیگر باشند، دست به مهاجرت می‌زنند. اینان ممکن است دست به مهاجرت داخلی و رفتن به شهری خوش‌آب‌وهواتر نیز بزنند. راهکار کلی کاهش این نوع مهاجرت فراهم‌آوردن شرایط رفاه مادی در کنار شرایط رفاه ذهنی (شادی، آرامش و...) است. علاوه بر آن، گسترش آزادی‌های مدنی مشروع و حقوق شهروندی و محیط‌زیستی دلپذیر بسیار مهم است. البته کاهش این نوع مهاجرت برای جلوگیری از خروج ارز و سرمایه‌های مادی و فکری باید راهکار کشور مبدأ باشد. کشور مقصد نه‌تنها این سرمایه‌ها را جذب می‌کند، بلکه می‌تواند نرخ رشد جمعیت منفی یا صفر خود را از این طریق بهبود ببخشد. این نوع مهاجرت برای خود مغزها و متمولان واجد مزایایی است و همچنین می‌تواند جمعیت کشورهایی را که دچار انفجار جمعیتی هستند تعدیل کند. روی دیگر این قضیه این است که در نگاه اصیل اجتماعی، مغزها و منتقدان، به بهبود عملکرد نظام کمک می‌کنند (دیدگاه پارادایم انتقادی) و نبود آنها به حفظ وضع موجود یاری می‌رساند، بنابراین حاکمیت‌هایی که دغدغه انتشار ایدئولوژی و حفظ الگوی خود را دارند در واقعیت دست‌کم تا حدی مدافع این‌گونه مهاجرت هستند؛ یعنی خود حکومت‌ها می‌خواهند دانشی را نشر دهند که قدرت را تأیید کند و برعکس (نگاه میشل فوکو).

مهاجرت نوع سوم نیز گرچه به ظاهر حالت اجباری ندارد، اما می‌تواند به‌دلیل ناامنی، جنگ، محرومیت‌های عمیق یا داشتن نوعی ذهنیت حاکی از برتری محیط مقصد نسبت به مبدأ صورت گیرد. راهکارهای گفته‌شده در بالا برای این نوع مهاجرت نیز صدق می‌کند. برخی از مسائلی که با مهاجرت پدید می‌آید به این قرار است:

به‌طورکلی عدم تناسب‌های زیادی به وجود خواهد آمد. گروه یک، مسائل مادی هستند مانند شغل و مسکن و امنیت مالی. گروه دوم شامل مسائلی مانند دلبستگی‌های عاطفی، درد غربت، عدم حمایت دوستان و خانواده و تغییر در شبکه‌های اجتماعی دردسترس و مسائل مربوط به مرگ خود فرد مهاجر در غربت و یا عضوی از خانواده او در وطن. گروه سوم به مسائل فرهنگی بازمی‌گردد از جمله شوک فرهنگی، تطبیق مسائل و مناسک دینی در جامعه مقصد، اتخاذ سبک زندگی جدید، در معرض فشارهای اجتماعی وارده از سوی جامعه جدید و ساکن آن بودن و حل‌شدن در نوعی جدید از فعالیت‌ها و قاب ذهنی و هویتی که ممکن است منجر به افسردگی و خودباختگی یا حالت برعکس شود. این مسائل در مورد مهاجرت‌های داخلی نیز وجود دارند اما شدت آنها بسیار کمتر است.

برخی از جنبه‌های پنهان و یا ابرازنشده مهاجرت از منظر خود مهاجران (نگاه وبری) و نه نگاه کارشناسانه، بدین معنا که در جست‌وجوی عوامل زیر دست به مهاجرت می‌زنند، چه به آن برسند و چه نرسند، به این قرار است:

۱. آزادی‌های فردی و جنسیتی

۲. علاقه به انجام‌دادن کارهای ممنوع و غیرقانونی در کشور مبدأ و قانونی در کشور مقصد (چه به‌لحاظ فرهنگی و چه شرعی)

۳. حس عدم اعتماد و اتحاد با دیگر هم‌وطنان و در پی آن نداشتن آرامش. خود را متعلق‌ندانستن به جماعت افراد پیرامون.

۴. خودبرتربینی فرد نسبت به هم‌وطنان.

۵. نارضایتی نسبت به دولت و نخواستن این امر که فرزندانشان تحت آموزش آن دولت تربیت و جامعه‌پذیر شوند.

۶. آرزوی به‌دنیاآوردن فرزند در کشور مقصد و ساختن آینده‌ای خوب و متفاوت از وضعیت خویش برای فرزندشان زیرا محیط مبدأ را مطلوب نمی‌دانند.

۷. از لحاظ ذهنی مقصد را بهشت موعود دانستن.

۸. امنیت و محیط‌زیست بهتر، روابط سالم‌تر، ناشناس‌بودن و در معرض انتقاد قرارنگرفتن، حفظ دین در جامعه مقصد.

۹. نبودن شغل و جایگاه اجتماعی برای بسیاری از رشته‌های علوم انسانی و بعضا فنی- مهندسی.

۱۰. مواجهه با فساد و رشوه‌خواری و دلالی و عدم شایسته‌سالاری و نبود نظام دموکراتیک دانشگاهی، تجاری، شغلی و سیاسی.

۱۱. بالابردن سرمایه نمادین (از دیدگاه بوردیو) به‌معنای کسب احترام، پرستیژ بیشتر و اعتبار چه در کشور مقصد و چه در کشور مبدأ به‌عنوان فرد مهاجرت‌کرده.

۱۲. رهایی از قیدوبند سنن دست‌وپاگیر و ریشه‌دار در مبدأ.

گزارش فردا

دوروی سفر

جواد ماه‌زاده

شاید آنها که دائم در سفرند و معتقدند سفر شیرین‌ترین و سازنده‌ترین تفریح ممکن است، این یادداشت را بدبینانه بدانند. یا برعکس، آنهایی که باید براساس شغل و وظیفه یا برخلاف میلشان به سفرهای مداوم و طولانی بروند، ممکن است با نگارنده این سطور هم‌نظر باشند و نیمه خالی لیوان بیشتر به چشمشان بیاید. سفر دو روی متضاد دارد؛ روی زیبا و روی زشت. بی‌شک خانواده‌های قربانیان سیل اخیر تهران که برخی‌شان هنوز چشم‌انتظار تماسی از مراکز امداد و نجات هستند تا از گمشده‌شان خبری بگیرند یا بازماندگان سانحه هوایی فرانسه که دو خبرنگار ورزشی کشورمان در آن جان باختند، با تعبیر من از «روی زشت سفر» همدلی می‌کنند. حتما این مثل معروف را شنیده‌اید که می‌گوید «در سفر باید شناخت». آیا این خود گویای مرارت و پرخطربودن سفر نیست؟ چه بسیار بندها و پیوندها که بر اثر سفرها از هم گسسته‌اند. چه آب‌ها که از جوی‌ها رفته و بازنگشته‌اند. چه جوان‌ها، خردسال‌ها و عزیزانی که برایشان آرزوی سفری خوش و راهی‌شان کرده‌ایم و متأسفانه بازنگشته و داغ دیدار دوباره‌شان بر دلمان مانده است. داستان سفرهای بی‌بازگشت، تلخ‌ترین داستان‌های واقعی است. برای ما ایرانی‌ها شنیدن اخبار تصادف‌های جاده‌ای در تعطیلات نوروز و تعطیلات تابستانی، به یک عادت تبدیل شده است. خبر غرق‌شدن در دریای خزر، سقوط گاه و بی‌گاه هواپیماهای مسافری و اتوبوس‌های بین‌شهری در قعر دره‌ها نیز همین‌طور. اما روی زشت سفر، فقط مواجهه با مرگ و ازدست‌دادن عزیزان نیست. این روزها اخبار مهاجرت‌های اجباری و پناهندگان، بلندتر از همیشه به گوشمان می‌رسد. در ۱۰ سال گذشته، مهاجرت از ایران نیز رو به فزونی گذارده است. گویی امید به دستیابی به روزگاری خوش‌تر و زندگی‌ای آسوده‌تر، تن‌زدن به خطرها و تن‌دادن به جدایی‌ها را آسان‌تر کرده است. در «مهاجرت» اگرچه حس تنهاشدن و دوری از فرد مهاجر - برای بازماندگان - و قرین‌شدن با تنهایی و کنده‌شدن از وطن - برای خود مهاجر - گریزناپذیر است، ولی تلخی و شیرینی توأمانی که در این قسم جدایی هست، راه را بر قضاوت مطلق می‌بندد و «مذمت» سفر، جنبه‌ای کوته‌نظرانه پیدا می‌کند. سفرکردن با همه خاطره‌ها و خوشی‌هایی که برجا می‌گذارد، نوعی خطرکردن و دل به دریازدن است. فرد مسافر پیش از هر چیز به عزم و اراده‌ای محکم نیاز دارد که او را برای کنده‌شدن از مبدأ و رسیدن به مقصد، یاری کند. باور به نسبیت و قدرت روبه‌روشدن با احتمال‌ها، ویژگی دیگر مسافر - و بازماندگان - باید باشد. سفرکردن، قدم در راهی دیگر گذاشتن است. حتی با درنظرگرفتن همه احتمال‌ها، نمی‌توان ناشناختگی محیط، راه و آدم‌ها و غیرقابل پیش‌بینی‌بودن طبیعت را نادیده گرفت. ازاین‌رو بر این باورم که سفرکردن به قدرت تصمیم‌گیری، دریادلی و حسابگری وابسته است و بدون داشتن اینها، احتمال وقوع حوادث ناخوشایند بیشتر می‌شود و نمی‌توان همه رویدادها را به طبیعت و غیرمترقبه‌بودن حوادث نسبت داد. ازهمین‌روست که فرد مهاجر با همه دلتنگی‌ای که با رفتنش برجا می‌گذارد، انسانی قابل ستایش است و باید برای اراده و قدرت تصمیم‌گیری‌اش، شهامت خطرپذیری‌اش در جداشدن از موطن آشنا و قابل پیش‌بینی و ورودش به جهان ناآشنا و غیرقابل پیش‌بینی و همچنین مسئولیت‌پذیری و فداکاری‌اش در حق خانواده، به احترام ایستاد و روی زیبای سفر را برایش آرزو کرد.

پیرامون

یکصدسال حرف تکراری

علی شعبانی

دکتر جلالی، نماینده مردم شاهرود و رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، با نقد روش برنامه‌نویسی در ایران، گفت: «برنامه‌نویسی در ایران، انشاءنویسی است». وی که در نشست هم‌اندیشی برای تدوین برنامه ششم در بخش میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری سخن می‌گفت، با اشاره به اینکه برنامه‌های نوشته‌شده، بیشتر کیفی و شرح‌گونه و فاقد کمیت و آثار و برون‌داد قابل‌ارزیابی است، گفت: «هر سازمان، سعی می‌کند چند پاراگراف در برنامه داشته باشد، که بیشتر امور کیفی و غیرقابل‌ارزیابی است». او با اشاره به اینکه، بدون نتیجه و دستاورد خاصی در پایان برنامه، در برنامه بعدی باز همان انشاءهای پنج سال قبل تکرار می‌شود، گفت: «الان یک بحث بین نمایندگان مطرح است که اصولا آیا نوشتن برنامه لازم است یا خیر؟ ارزیابی پنج برنامه توسعه تاکنون، این اندیشه را قوت بخشیده که چه نیازی هست ما برنامه بنویسیم؟».

جلالی همچنین در نقد عملکرد مجلس و نمایندگان گفت: «بسیاری از صحبت‌ها و مباحثی که امروز از سوی برخی نمایندگان مطرح می‌شود، وقتی به متون و سوابق مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم همان مطالب و بحث‌هایی است که در اولین دوره‌های مجلس مطرح بوده و یک‌صد سال است همان مسائل مرتب تکرار می‌شود».

رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس، با اشاره به اینکه «امروز نگاه دولت، پوپولیستی نیست»، و «فضای آینده متفاوت خواهد بود»، بر ضرورت بهره‌گیری از فرصت همدلی دولت و مجلس، و توجه به محورهای اقتصاد مقاومتی مبتنی بر ظرفیت‌های کشور، سیاست‌های ابلاغی از سوی مقام معظم رهبری، فضای پساتحریم، و... ضرورت بررسی قوانین موجود و رفع قوانین بازدارنده، تأکید کرد. جلالی گفت: «قوانین بر روی هم تلنبار شده‌اند، بیش از ۱۱ هزار عنوان قانون داریم که بسیاری‌شان، بازنگری نشده‌اند، تنقیح نشده‌اند و...».

بیان چنین نکاتی از زبان رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، به‌عنوان یک نهاد استراتژیک در دستیابی مجلس به واقعیت‌ها و اطلاعات دقیق و... پاسخ روشنی است به چرایی اوضاع اجتماعی و اقتصادی امروز کشور.

امروز جامعه نه‌تنها از مشکلات اقتصادی، بیکاری، تورم، درآمد سرانه اندک، فقدان رفاه اجتماعی، فقر عمومی، خط فقر، رابطه‌مداری، عدم احساس مسئولیت، تلقی طعمه از فرصت‌های مسئولیتی و میز و کرسی‌ها، در رنج است؛ بلکه مهم‌تر از آن، شاهد آسیب دیدن سرمایه‌های اجتماعی است.

با توجه به شناخت از ملت ایران در ۳۶ سال پس از انقلاب، همین مردمی که معمار کبیر و فقید انقلاب، رضوان‌الله تعالی علیه، آنان را از ملت صدر اسلام در زمان رسول‌الله(ص) برتر و بهتر می‌دانست، یقین داریم که تحمل مشکلات در صورت اطمینان به مسئولان، برایشان دشوار نیست و تجربه پس داده‌اند و آزموده را آزمودن خطاست؛ اما، با افول سرمایه‌های اجتماعی، چه باید کرد؟

سرمایه‌های اجتماعی: قانونمندی و قانون‌مداری، روابط اجتماعی، قول، اعتماد، اخلاق، وجدان، باور به صداقت و درستی و راستی، امانت‌داری، مناعت طبع، قناعت، مسئولیت‌پذیری، عشق به خدمت، هویت انسانی و ملی، احترام به دیگران، مسئولیت فردی و جمعی در پاسداری از آنچه شاخص و ویژگی بارز و شناسنامه ملت و قوم در بازشناسی از جوامع دیگر است، آنچه هر ایرانی به آن افتخار می‌کند و نسل‌به‌نسل حافظ و هادی اجتماع بوده است، «من دروغ نمی‌گویم حتی به بهای مرگ»، پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک، برادری، میهن‌دوستی و فخر سربازی وطن و ایثار و فداکاری در حراست از آن و هم‌وطنان و در فاز بالاتر هم‌نوعان، خردورزی و خردمندی، گفت‌وگو و منطق، ادب و کرامت و بزرگواری، سلامت و راستی با مردم، «من خیانت نمی‌کنم» و...، امروز تا حدودی آسیب دیده است.امروز، ندای سعدی بزرگ: بنی‌آدم اعضای یک پیکرند؛ چو عضوی به درد آورد روزگار، دگر ...؛ راستی کن که به منزل نرسد کج‌رفتار و... توصیه‌های دین و انبیا و اولیا و.. اگر هم افتخار هر ایرانی است که مثلا بر سردر سازمان ملل یا فلان مجمع جهانی و... نوشته شده است، اما در داخل جامعه امروز ما، لق‌لقه زبانی است!

چه شد جامعه ایرانی که در بدو انقلاب، در دفاع مقدس هشت‌ساله و عرصه‌های گوناگون دیگر، حماسه‌های بی‌نظیری که دیگر گمان تکرار آن در تاریخ نمی‌رود را آفریدند، به اینجا رسیدند؟اختلاس‌های میلیاردی که حتی خواندن کامل عدد و رقمشان دشوار است.

می‌اندیشم اگر مرحوم مستشارالدوله تبریزی که آن‌گونه برای تفهیم ضرورت قانون، جان در راه ملت نهاد، امروز زنده بود و می‌شنید با وجود ۱۱ هزار قانون، وضعیت این است، چه تلقی‌ای از قانون می‌داشت؟

اکنون با توجه به مجموعه گفتار دراز بالا، به نکته اصلی بازمی‌گردم. آیا به‌جز نمایندگان مردم، برای مراقبت و نظارت بر: استیفای حقوق عمومی، حسن اجرا و رعایت قانون، پاسداری از حق مردم، پیشگیری از انحراف دولت‌ها و... حفظ فرهنگ عمومی و فرهنگ‌سازی با وضع قوانین بهنگام و مترقی، پاسداشت ارزش‌های اجتماعی و سرمایه‌های اجتماعی و... کسی صالح‌تر و مطمئن‌تر و معتمدتر هست؟ برنامه‌های انشایی و فاقد قابلیت ارزیابی و بی‌برون‌داد مناسب، عمل‌نشده، عمل‌نکردن به برنامه، قوانین تلنبارشده، ناکارآمد، قوانین اجرانشده، بی‌قانونی‌ها، بی‌نظمی‌ها، نظارت‌ها، جلوگیری از اختلاس‌ها و ده‌ها مورد دیگر که ذکر آن مثنوی هفتاد من می‌شود، کجا باید بررسی و کنترل و تأیید و تصویب و برخورد و پیشگیری شود؟

یکصدسال حرف تکراری، پس از پنج برنامه و بیش از ۲۵ سال تجربه، رسیدن به اینکه: آیا برنامه‌نویسی ضرورت دارد؟ اکنون صرفا به‌عنوان یک کارشناس و یک شهروند از جمعیت ۷۸ میلیون و ۶۰۰ هزار نفری ایران عزیز، پرسشم این است که کارکرد مجلس‌ها چه بوده است؟